

## بسحق اطعمه را بهتر بشناسیم

مولانا ابواسحق شیرازی مشهور به اطعمه و معروف به حلاج عارفی است بزرگوار و شاعری با ابتکار که در نیمه اول قرن نهم هجری در شیراز می‌زیسته است. شخصیت بسحق به عنوان مردی مبتکر و باذوق در تاریخ ادب پارسی به خودی خود درخور مطالعه است. علاوه بر این، بررسی زندگی و آثار و احوال وی برای شناختن جامه ای که در آن می‌زیسته و عضی که در آن بسر می‌برده است و نیز به منظور شناختن معاصران وی شایان اهمیت است. لیکن زندگی و آثار این ادیب فاضل چنانکه باید مورد مطالعه و تحقیق تذکره‌نویسان گذشته و محققان معاصر قرار نگرفته است. از میان تذکره‌نویسان، دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا و عبدالرزاق کرمانی در « مناقب حضرت شاه نعمت الله » درباره حیات وی مطالبی به اختصار آورده‌اند و بعدها تذکره‌نویسان همانها را عیناً نقل کرده‌اند. (۱) ادوارد براون در « در تاریخ ادبی ایران » بخشی را به زندگی و بررسی کتاب وی اختصاص داده و آربری نیز به تبع براون در « ادبیات قدیم فارسی » ذکری از بسحق به میان آورده است. آنچه متأخرین گفته‌اند مبتنی بر تذکره دولتشاه سمرقندی و تا حدی تذکره عبدالرزاق کرمانی است. دولتشاه سمرقندی که به غلط نقل کردن حکایات بطور کلی معروف است (۲) در مورد بسحق هم بدون تحقیق و تتبع کافی مطالبی نقل کرده که موجب اشتباه محققان بعدی شده است. همینطور عبدالرزاق کرمانی حکایتی مجمول درباره ملاقات مولانا با شاه نعمت الله ولی در تذکره خود آورده است که رضا قلی خان هدایت آن را نقل کرده است. این اشتباه‌ها معلول عدم آگاهی ایشان به تاریخ وفات بسحق بوده است. ادوارد براون در کتاب خود (۳) به بسحق حرفه حلاجی نسبت داده و تاریخ وفات او را ۸۱۴ دانسته است، ولی چنانکه خواهیم دید انتساب حرفه حلاجی به بسحق فاقد دلائل کافی است و حدس براون درباره تاریخ درگذشت مولانا نیز محققاً غلط است، چه وفات شیخ به سال ۸۵۰ اتفاق افتاده و تولد او هم در اوائل قرن نهم بوده است. با ملاحظه این تاریخ فوت خواهیم دید که بیشتر داستانهایی که درباره بسحق نقل کرده‌اند خلاف واقع بوده است.

دولتشاه، بسحق را مردی « لطیف طبع و مستعد و خوشگوی » معرفی کرده است. لطافت طبع و استعداد و خوشگویی وی از این جهت بوده که رساله‌ها و اشعار وی در باب طعامها و غذاها بوده و لذا به بسحق اطعمه مشهور شده است. نگاهی اجمالی به دیوان مولانا این مطلب را بخوبی نشان می‌دهد و لذا جای هیچگونه تردید در این مورد باقی نمی‌ماند.

حکایاتی که درباره مولانا نقل کرده‌اند یکی درباره ملاقات او با میرزا اسکندر بن عمر شیخ بن امیر تیمور حاکم اصفهان و شیراز است و دیگر دو حکایت درباره ملاقات وی با شاه نعمت الله ولی کرمانی عارف نامی و بنیانگذار سلسله نعمت‌اللهی. دولتشاه می‌نویسد که بسحق از ندیمان اسکندر میرزا بود و در مجلسی وی همواره حضور می‌یافت. روزی بسحق دیر به

مجلس حاکم آمد و شاهزاده سبب تأخیر او را پرسید. مولانا در پاسخ گفت: «ای سلطان عالم، یک روز حلاجی می‌کنم و سه روز پنبه از ریش برمی‌چینم، و این بیت فرمود: منع مگس از پشمک قندی کردن از ریش حلاج پنبه برداشتن است»  
دولت‌شاه توضیحاً اضافه می‌کند که شیخ ریش دراز داشته، «از قاعده بیرون». صاحب تذکره الشعرا بیش از این مطلبی درباره حیات بسحق برای گفتن ندارد و با ذکر مثنوی‌ای که مولانا در جواب سعدی گفته و سپس سرگذشت میرزا اسکندر و عاقبت کار وی به این قسمت خاتمه می‌دهد.

در خصوص ملاقات بسحق با شاه نعمت‌الله در تذکره دولت‌شاه اشاره‌ای نشده است، و لیکن عبدالرزاق کرمانی (۴) در این باره دو حکایت نقل می‌کند. حکایت اول مربوط است به شعری که بسحق درباره شاه نعمت‌الله و فرزند و جانشین وی شاه خلیل‌الله گفته است. مسافرت شاه به شیراز در فاصله سالهای ۸۱۲ - ۸۱۶ در زمان حکومت اسکندر میرزا (۸۱۲ - ۸۱۷) واقع شده است. هنگامیکه شاه وارد شیراز می‌شود، عده‌ی بيشماری از اهالی با اعظم و اکبر شهر به استقبال سید می‌روند و مقدم وی را به شهر خویش گرامی می‌دارند. از جمله کسانی که گفته‌اند در این فرصت به زیارت شاه نائل می‌شود بسحق اطعمه است. از گفتار عبدالرزاق کرمانی در این مورد چنین مستفاد می‌شود که شاه از اشعار مولانا با اطلاع بوده، چه هنگامیکه اورامی بیند می‌پرسد: «چه گفته‌ای؟» و بسحق در جواب می‌گوید:

«حکایت عدس و سفره خلیل‌الله  
زمن به پرس که مداح نعمت‌الله

اما به زعم عبدالرزاق این تنها گفتگوی بین شاه و بسحق نبوده است، بلکه نوبتی هم مولانا به ماهان سفر می‌کند و در آنجا به زیارت شاه توفیق حاصل می‌کند. از آنجا که مولانا را رسم بر آن بود که به اشعار شاعران معروف اقتفا کند از یکی از اشعار شاه نیز استقبال کرده بود. شاه نعمت‌الله غزلی دارد با این مطلع:

گوهر بحر بیکران ما میم  
مولانا در پاسخ غزلی سروده بود با مطلع ذیل:

رشته لاک معرفت ما میم  
که خمیریم و گاه بفرایم

شاه وقتی مولانا را می‌بیند می‌پرسد: «رشته لاک معرفت شما میم؟» و شیخ در پاسخ می‌گوید: «ما نمیتوانیم از الله گفت، از نعمت‌الله می‌گوئیم.»

حکایاتی که درباره بسحق اطعمه نقل کرده‌اند به همین سه خاتمه می‌پذیرد و آنچه متأخرین در این خصوص گفته‌اند بیش از اینها نیست. اما با بررسی مرثیه‌ای که یکی از معاصران مولانا سروده است معلوم خواهد شد که حکایت اول و دوم جعلی است و فقط حکایت سوم می‌تواند صحت داشته باشد.

در اینکه بسحق از مریدان شاه نعمت‌الله بوده تردیدی نیست و به ویژه آیاتی که در آنها از شاه نعمت‌الله و فرزندش شاه خلیل یاد کرده است دال بر این مدعا است:  
همچو بسحاق کسی کاش خلیل‌الله خورد  
نعمت‌الله صفت میرجهان خواهد بود (۶)  
شاه نعمت‌الله در سراسر ایران و منجمله شیراز معروف بوده و مورد احترام و ستایش

ارباب دانش و اهل دل بوده است. از جمله ارادتمندان وی در این شهر سید محمود داعی الی الله معروف به شاه داعی بود. شاه داعی در ماهان توسط شاه نعمت‌الله دستگیری شده (۷) و سپس به شیراز آمده است و به نظر می‌رسد که خلیفه شاه خلیل‌الله در شیراز بوده است. بدین ترتیب شاه داعی و مولانا بسحق که هر دو از فقرای نعمت‌اللهی و همشهری بوده‌اند یکدیگر را بخوبی می‌شناختند و دوست و مصاحب هم بودند. اما درینا که زمان این دوستی به درازا نمی‌کشد و با مرگ نابهنگام مولانا شاه داعی سخت متأثر می‌شود و به همین مناسبت مرثیه‌ای می‌سراید : (۸)

طعام وصل که اندر میانه یاران      ازو نمک نچشیده همی رود بر باد  
ندیدی آنکه نخوردیم ما بر صحبت      زفضل یار خود و باز شد بروضه داد

\*\*\*

به موت او دل خلقی کباب ، جان ویرانست  
چو تا به گوشت زبان راست ناله و فریاد  
بکله همه کس داغ آتشین است فراق  
پس از فراق چه باشد هر آنچه بادا باد  
این مرثیه برای شناخت خصوصیات زندگی بسحق بسیار اهمیت دارد و تا حال کسی بدین منظور از آن استفاده نکرده است. (۹) شاه داعی می‌نویسد بسحق مردی « بزرگ همت و دانش فزای و پخته سخن بود ، و مجالس درس تشکیل می‌داد و محبوب شاگردان بود. مضافاً بر اینکه مولانا به خلق و خوی درویشی نیز آراسته بود.

بهل رسوم علوم و بیا به درویشی      به خلق و لطف وی از مادر زمانه نژاد

\*\*\*

لطیف‌طبع و ظریف و کریم و خوش صحبت      گشاده روی و موافق مزاج و نیک نهاد  
این خصوصیات مسلماً از فحوای کلام مولانا نیز مستفاد می‌شود و اشعاروی همه گویای لطافت طبع وی اند ؛ و نیز حکایتی که به مناسبت ملاقات وی با شاه نعمت‌الله نقل کرده‌اند و پاسخی که بسحق به جناب شاه نعمت‌الله داده است علاوه بر ارادت وی نسبت به شاه حکایت از حاضر جوابی و ظرافت و خوش صحبتی وی می‌نماید.  
مهمتر از همه اینها ، آخرین بیت مرثیه است که شاه داعی در آن ، تاریخ فوت بسحق را یادآور می‌شود.

بهشت اطعمه دهر و خوان حق بگزید      که توز و خوردم ، تاریخ موت گیر بیاد  
به حساب ابجد کلمه « خوردم » برابر با سال ۸۵۰ هجری است. و این تاریخ برحد سیات براون (۱۴۱۶/۸۱۴) و آبربری (۱۴۲۴/۸۲۷-۱۴۲۷/۸۳۰) خط بطلان می‌کشد.  
در ضمن ، در بیتی دیگر از همین مرثیه شاه داعی عمر تقریبی دوست خویش را بین چهل و پنجاه دانسته می‌نویسد :

د زچل نبرد به پنجاه عمر و بود چنان      چه بودی ار برسیدی بهشت یا هفتاد ،  
از آنجا که شاه داعی معاصر و همشهری و دوست و برادر طریق مولانا بوده است کمتر

می‌توان در گرفتار احتمال خطا داد و لذا تولد مولانا می‌باید بین سالهای ۸۰۱-۸۰۹ اتفاق افتاده باشد .

با ملاحظه‌ای که رفت ، معلوم می‌شود که هنگام سفر شاه نعمت الله به شیراز بسحق کودکی خردسال بوده است . (۱۰) البته دلیلی نیست که در مورد سفر بسحق در سالهای بعد به ماهان و ملاقاتش با شاه نعمت الله در آنجا تردید داشته باشیم ، چه شاه تا سال ۸۳۴ در قید حیات بوده است . همچنین رفت و آمد مولانا به دربار اسکندر میرزا که بساط حکومتش اوائل سال ۸۱۷ هجری توسط شاهرخ برچیده شد داستانی است معمول ، چه سن بسحق در آن دوران حتی به ۱۶ سال هم نرسیده بوده است و کودکی ۵-۱۵ ساله بوده و نمی‌توانسته ریشی ، آنهم ریشی بلند ، داشته باشد .

بنابراین ناگزیریم نتیجه بگیریم که دولتشاه این بار هم مرتکب خطا شده و تمبیری از بیت بسحق کرده و داستانی جعل کرده است . براون با رعایت این داستان و با ملاحظه نام او که حلاج بوده حرفه مولانا را نیز حلاجی پنداشته است . و لیکن برای اثبات این مدعا صرف نام وی کافی نیست ، بلکه برعکس می‌توان به استناد گفته شاه داعی بسحق را مردی ادیب و فاضل و اهل علم بشمار آوریم . مضافاً بر اینکه در خاتمه دیوان خود بسحق به این معنی اشاره‌ای کرده می‌نویسد : « اما بعد ، بر طبایع عقول طباطبایط فصاحت و باورجیان (؟) خوان بلاغت پوشیده نیست که این ضعیف به حکم نص : واما بنعمة ربك فحدث » (الضحی ، ۱۱) سخن نعت اطعمه به مرتبه رسانید که مجموع شعرای زمان و سخنوران جهان دانستند که در دستگاه شاعری چند مرده حلاج است . . . . و چون صیت سخن وی به اطراف و اکناف رفته بود مسافران از هر طرف می‌آمدند و از لطف مطلق و حسن هیأت این درویش دلریش نسخه حسابی برمی‌گرفتند . اتفاقاً جماعتی لوتخواران سرفه پرداز و متعشان شهر بت‌خانه از بلاد هند به مدرسه‌ای که مسکن این مسکین کم بضاعت بود و در آنجا اشتغال بدرس کتاب اطعمه می‌نمود نزول کردند . . . (۱۱) « اگر گفت مولانا را در این مورد به جد تلقی نکنیم و مدرسه‌ای را که در آن کتاب اطعمه تدریس می‌شود مدرسه ندانیم ، انشاء مولانا و فضل او را نمی‌توان منکر شد . به هر حال اگر این شواهد با حلاج بودن بسحق منافات نداشته باشد ، قدر مسلم این است که کسانی که او را پنبه زن پنداشته‌اند نیز دلیل کافی برای مدعای خود ارائه ننموده‌اند .

### یادداشتها

- ۱- « تذکره آتشکده » ، « هفت اقلیم » ، « مجمع الفصحاء » ، « ریاض المارقیین » و « طرائق الحقایق » را می‌توان بمنوان منابع دست دوم بشمار آورد .
- ۲- رجوع شود به « سبک شناسی » ، ج ۳ تهران ۱۳۴۹ ، ص ۱۸۵ .
- ۳- تاریخ ادبی ایران ( از سعدی تا جامی ) ، تألیف ادوارد براون ، ترجمه علی اصغر حکمت . تهران ۳۳۹ ، ص ۲۹۱ .
- ۴- « تذکره الشعراء » ، دولتشاه سمرقندی ، تهران ۱۳۳۸ ، ص ۲۷۶ .

- ۵- « مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی » به تصحیح ژان اوبن ، تهران ۱۳۳۵ ، ص ۸۸ .
- ۶- در « کلیات اشعار شاه نعمت الله ولی » ( به تصحیح و مقدمه آقای دکتر جواد نوربخش ، تهران ۱۳۴۷ ، ص ۴۴۳ ) مصرع اول بدین صورت آمده است :  
غرقه بحر بیکران ما تيم .
- ۷- « دیوان مولانا بسحق حلاج شیرازی » ، شیراز : بدون تاریخ ، ص ۶۹ .
- ۸- رجوع فرمائید به مقدمه آقای علی اصغر حکمت به « دیوان شاه داعی شیرازی » به کوشش محمد دبیر سیاقی . تهران : ۱۳۳۹ شمسی .
- ۹- همان کتاب ، جلد دوم ، ص ۳۱۵ - ۳۱۲ .
- ۱۰- رضا قلی خان هدایت در « ریاض العارفین » ( تهران : ۱۳۴۴ ، ص ۵۸ ) و نایب‌الصدر در « طرائق الحقایق » ( ج سوم ، تهران : ۱۳۴۵ ، ص ۵۵ ) به وجود این مرثیه اشاره کرده‌اند اما گویا آنرا بدقت نخوانده‌اند .
- 11\_ Arberry, A. J. « Classical Persian Literature », London: 1958, p. 110.
- ۱۲- در مورد ملاقات شاه داعی وشاه نعمت الله هم تذکره نویسان مرتکب همین اشتباه شده‌اند . رجوع فرمائید به « مسافرت‌های شاه نعمت‌الله ولی » تألیف دکتر حمید فرزام ، اصفهان : ۱۳۴۷ ، ص ۱۸۳ .

## رستاخیز ملی ایران

سر دبیر و مدیر و کارمندان مجلهٔ یغما که هیچ‌گونه سابقه‌ای در هیچ حزب و دسته‌ای نداشته‌اند با اعتقاد و ایمانی استوار پیوستگی خود را به رستاخیز ملی ایران اعلام می‌دارند .

در کشورهای بزرگ جهان ، یا احزابی گونه‌ناگون هستند ، یا حزبی واحد؛ که در هر یک نقائصی است . رستاخیز ملی ایران بیرون ازین دو و جامع تر از هر دو است ، وظیفه وجدانی هر ایرانی پیوستگی است اما با اعتقاد و ایمانی تمام .